

مه لقا

و

آزاد زنان

نویسنده:

حمزه سردادور

سرشناسه:	سردادور، حمزه ۱۲۷۵ - ۱۳۴۹.
عنوان و نام پدیدآور:	مه‌لقا و آزاد زنان/ نویسنده: حمزه سردادور
مشخصات نشر:	تهران: پر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری:	۴۰۰ ص.
شابک:	978-964-8007-77-0
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
موضوع:	داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
رده بندی کنگره:	PIR ۸۰۹۵/۱۳۹۴۴۳ م ۹
رده بندی دیویی:	۸۶۳/۶۲
شماره کتابشناسی ملی:	۳۹۶۵۰۸۰

## انتشارات پر

- نام کتاب: مه‌لقا و آزاد زنان
- نویسنده: حمزه سردادور
- صفحه‌آرایی: منیر علیزاده
- نوبت چاپ: ۱۳۹۵
- تیراژ: ۵۰۰ نسخه
- قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۰۷-۷۷-۰ ISBN: 978-964-8007-77-0

آدرس: خ لبافی نژاد، بین خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳  
 تلفن: ۰۶۶۴۶۶۳۶۰ - ۰۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۰۲۵۲۰۵ - ۰۹۱۲۳۰

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	سخن ناشر.....
۷	بخش اول: مه‌لقا.....
۱۹۹	بخش دوم: آزاد زنان.....
۲۰۱	۱- جشن نامزدی.....
۲۱۶	۲- فرستادگان خوارزمشاه.....
۲۳۶	۳- محاصره‌ی قلعه‌ی خیرآباد.....
۲۵۵	۴- ملاقات در قلعه.....
۲۶۶	۵- دشمن وارد قلعه می‌شود.....
۲۷۶	۶- یا علی مدد.....
۲۸۶	۷- آق‌پری عروس می‌شود.....
۲۹۷	۸- بیم و امید.....
۳۱۳	۹- داروی محبت.....
۳۲۴	۱۰- شکار.....
۳۳۲	۱۱- حسود هرگز نیاسود.....

- ۱۲- دومین بدشانسی ..... ۳۴۳
- ۱۳- حوریه در سرخس ..... ۳۵۴
- ۱۴- مرغ از قفس پرید ..... ۳۶۱
- ۱۵- آزادخان ..... ۳۷۲
- ۱۶- دو دوست قدیمی ..... ۳۸۳
- ۱۷- نبرد سرنوشت ساز ..... ۳۹۰
- ۱۸- شب زفاف ..... ۳۹۶

## سخن ناشر

حمزه سردادور از یاورقم، نویسان قدیم، ایران، است که رمان‌های تاریخی، فراوانی از وی در چند دهه‌ی اخیر به بازار کتاب راه یافته است و تجدید چاپ‌های متعدد این آثار نشانگر محبوبیت و عامه‌پسندی آن‌ها است. سردادور در سال ۱۲۷۵ هجری شمسی در تبریز به دنیا آمد، وی تحصیلات خود را در مدرسه اقبال که به نام مدرسه روسی شهرت یافته بود به پایان رساند. او چون به زبان روسی تسلط کافی داشت به استخدام بانک استقراض روس درآمد و عازم اصفهان گردید. از طرفی مرحوم سید ضیاءالدین طباطبایی که روزنامه معتبر و پرطرفدار «رعد» را منتشر می‌نمود، از حاکم اصفهان تقاضای یک خبرنگار و نماینده را نمود که حمزه سردادور را به وی معرفی نمودند و از همین زمان بود که وی همکاری خود را با مطبوعات آغاز کرد.

استاد حمزه سردادور اولین اثر خود را که ترجمه‌ای از مستشرق معروف روس «بارتولد» بود به نام جغرافیای تاریخی منتشر نمود که با استقبال بسیار روبرو گردید و از آن زمان همکاری خود با مطبوعات را ادامه داد و مقالات و ترجمه‌های بسیاری را منتشر کرد.

از دهه بیست تا اواخر دهه چهل در مجله «اطلاعات هفتگه» یاورقم، نوشت و از عوامل جذابیت و فروش آن مجله، یکی، نیز داستان‌های پرآب و تاب سردادور بود که پس از پایان چاپ آن‌ها در مجله، به شکل کتاب نیز در اختیار مخاطبین قرار می‌گرفت. بیش از پانزده داستان بلند به رشته تحریر درآورد که ابتدا در مطبوعات منتشر شد و بعد بسیاری از آنان به صورت کتاب انتشار یافت که با استقبال فراوان روبرو شد.

برخی از این آثار عبارتند از: زندانی قلعه قهقهه، از صید ماهی تا پادشاهی، در پس پرده، مه‌لقا، آزاد زنان، کیمیاگران، دختر قهرمان، افسانه‌ی قاجار، بانوی سربدار و..

وی در داستان‌سرایی بسیار چیره دست بود و بسیار زیبا با کلمات بازی می‌کرد و داستانی را خلق می‌نمود. از خصوصیات فردی وی می‌توان به مهربانی، پاکی و خوش‌قلبی اشاره کرد. سرانجام مرحوم استاد حمزه سردادور در تاریخ ۱۳۴۹/۱۱/۲۰ در سن ۷۴ سالگی درگذشت.

در این کتاب نیز حمزه سردادور، نویسنده‌ی برجسته و ماهر، مانند سایر رمان‌های ماندگار و خواندنی‌اش دو داستان مجزا را بر مبنای رویدادهای واقعی اجتماعی و تاریخی ایران، به رشته تحریر درآورده و کوشیده است در آن‌ها روحیه‌ی ایمان و وطن‌دوستی را در خوانندگان آثار خود تقویت نماید.

بخش اول کتاب با نام «مه‌لقا» روایت دختر یکی از ملاکان تهران؛ «س- الممالک» است که مادر او «تاج‌الملوک» بعد از مرگ پدر، دلباخته‌ی «قدیربیک» می‌شود و مه‌لقا را مانع وصال می‌بیند و...

و در بخش دوم با نام «آزاد زنان» خوانندگان را به دوره‌ای از تاریخ کشور ما می‌برد که ازبکان با برخورداری از حمایت روسیه‌ی تزاری و ضعف نظامی ناصرالدین‌شاه، مناطق مرزی ایران را عرصه تاخت و تازهای خود قرار داده بودند و زنان و مردان ایرانی را اسیر کرده و در بازارهای ترکستان (خیوه و خوارزم) می‌فروختند. بسیاری از حوادث این داستان واقعیت داشته و در اکثر کتاب‌های تاریخی این دوره، نظیر «ناسخ التواریخ» آمده است که از آن جمله می‌توان به جنگ معروف «آق دربند» در سرخس در سال ۱۳۷۱ هجری قمری و تجاوز محمدامین‌خان ازبک (معروف به خوارزمشاه) به مرزهای ایران اشاره دارد...

# بخش اول

مه لقا





معروف است میوه که ممنوعه شد حرص انسان برای تصرف بلع آن بیشتر می‌شود، تاج‌الملوک وقتی متوجه شد که وجود دخترش مه‌لقا یگانه مانعی است که او را از وصل یار یعنی عروسی با قدیربیک باز می‌دارد حرص و شتابش برای نیل به مقصود یک بر هزار شد و چنانکه گفتیم آخرین چاره را در این دید که اگر نتواند مه‌لقا را با زبان خوش و دلیل و نصیحت به ازدواج با ورشو خان راضی کند متوسل به قدیربیک شده تا همان‌طوری که زن آن تاجر را ربودند و از قزوین به رشت بردند مه‌لقا را هم به نحوی بریابند و از تهران به رشت و در صورت لزوم از رشت هم به بادکوبه ببرند. این فکر با این که عملی به نظر می‌رسید و راه وصال و کامیابی را برای تاجی باز می‌کرد مع‌هذا یک فکر دردناک و بی‌رحمانه بود. راست است که محبت و علاقه به قدیربیک جلوی چشم‌های تاجی را گرفته و بر سراپای وجودش مستولی شده و فکر و ذکرش را به خود مشغول داشته بود با این حال تاج‌الملوک هر چه بود مادر بود، فرزندش مه‌لقا را دوست می‌داشت و خود متحیر و پریشان که چگونه دست از یگانه دخترش بردارد و او را به دست قضا و قدر بسپارد، آن چه کرده نتوانسته مه‌لقا را قانع سازد. گاهی با خشم و ملالت، گاهی با مهر و محبت با مه‌لقا سخن گفت ولی نفس گرمش در آهن سرد